

هیس! زنان حرف نمی‌زنند

ادامه از صفحه ۱۱

شاید چون فرصت شنیدن نداریم؟ چون فرصت نمی‌دهیم کسی حرف بزند. چون یاد نگرفته‌ایم به حرف دیگران گوش کنیم. باید تأمل کنیم و بعد جواب بدهیم و ببینیم درست می‌گوید یا نه. اینها را چه کسی باید به ما یاد بدهد؟ چه وقت باید یاد بگیریم؟ نسلی که قرار است ازدواج کند، باید بفهمد با چه کسی می‌خواهد پیمان زناشویی ببندد. اگر طرف مقابلش را دوست ندارد، چه اجباری برای این ازدواج است؟! تازه این اول راه است. باید برای بچه‌ای که قرار است به دنیا بیاورند، ارزش قائل بشوند و بداندند زندگی فقط فرزندآوری نیست. فراهم‌کردن خوراک و پوشاک فرزند که کافی نیست. باید زمان بگذاری، با هم دوست شوید تا بچه به تو اعتماد کند و حرف‌هایی را که در دل دارد، با شما در میان بگذارد. وقتی از مدرسه به خانه برمی‌گردد، باید از او سؤال کنی که امروز چطور گذشت. اما متأسفانه نگاهی که اغلب در خانواده‌های ما حاکم است، بیشتر کنترل‌ها روی دختران است تا پسران! درحالی‌که حواس‌مان باید به هر دو باشد.

چون در فرهنگ عرفی ما این‌گونه جاافتاده که دختران را باید کنترل کرد و نه پسران را، در این صورت چه باید کرد؟ همان‌طور که گفتم، مهم‌ترین مسئله دادن آگاهی است. والدین باید بدانند که خطرات برای پسران هم کم نیست. اما اغلب برای آنها مهم نیست که پسر چه ساعتی به منزل برمی‌گردد یا کجاها می‌رود. گاهی اوقات پسران جوان مسائلی را برایم تعریف می‌کنند که تازه با عمق معضلات آشنا می‌شوم.

در فیلم «زیر سقف دودی»، نقش منفی داستان با بازی حسام نواب‌صفوی، تأثیر زیادی روی موقعیت داستان ندارد. چرا چنین شخصیتی را وارد داستان کردید؟

او بیشتر «تیپ» است. می‌خواستم بگویم وقتی شما فرزندان را از خودتان دور می‌کنید، جذب جاهایی مثل پارتی‌های شبانه، دورهمی و آدم‌های بی‌هویتی از این دست می‌شود. در برخی از این دورهمی‌ها مواد مصرف می‌کنند و خیلی از زندگی‌ها شروع یا تمام می‌شود!

وقتی بچه محبت از کسی نمی‌گیرد، بالاخره جذب کسی می‌شود که او را ببیند، حتی اگر در جهت منفی باشد! خوشبختانه من دختری را وارد قصه فیلم کردم که جامعه را تربیت می‌کند و به پسر می‌گوید اگر می‌خواهی با من ارتباط داشته باشی، باید به مطب روان‌شناس بروی و درمان شوی. باید به اشتباهات اعتراف و رفتار را تصحیح کنی. منتها متأسفانه در جامعه ما معذرت‌خواهی معنا ندارد و اغلب افراد به‌سختی معذرت‌خواهی می‌کنند. درحالی‌که معذرت‌خواهی یعنی شهادت‌داشتن. کسی که عذرخواهی می‌کند، فهمیده اشتباه کرده و بر خطایش سربوش نمی‌گذارد. اگر این امر در فرهنگ ما اجرا شود، کلید خیلی از دردها و مشکلات ماست.

بااین‌حال، روش پسر در مسیر فیلم خیلی هم مبتنی بر عقلانیت نیست؟

در واقع اینجا عشق پیروز می‌شود. آرمان به واسطه عشقی که به دختر دارد، به مطب روان‌شناس می‌رود.



به نظرم پایان فیلم، یکی از پایان‌های خوب فیلم‌های شماس‌ت. چرا این پایان را انتخاب کردید؟

همان‌طور که گفتم، نخواستم قضاوت کنم؛ بنابراین با رفتن شیرین قصه تمام نمی‌شود. دوربین که بالا می‌رود، وارد خانه‌های مردم می‌شویم و سؤال اساسی من این است: خانه‌های دیگر در چه وضعیتی هستند؟ در سالن سینما هنگام فیلم‌دیدن سکوت حاکم است و همه فقط گوش می‌دهند. اما بعد از خروج از سالن، بحث‌هایی میان‌شان درمی‌گیرد. پشت سر مخاطبان می‌رفتم، می‌دیدم و می‌شنیدم با هم بحث می‌کنند. این مهم است که آسیب‌های اجتماعی راهی باز کند نه فقط موضوع مطرح شود. باید فکر کرد این فیلم می‌تواند چه تأثیراتی روی رفتارهای جامعه بگذارد. خانمی می‌گفت یکی از دوستانش دو ماه بود که با شوهرش قهر کرده و به منزل والدینش رفته بود. هرچه خواستم این دو نفر را با هم آشتی دهم نتوانستم. اما بعد از دیدن این فیلم به هر دو نفر جداگانه زنگ زدم و گفتم برای‌تان پلیت فیلم «زیر سقف دودی» را خریدم. جالب است بعد از اتمام فیلم با هم تماس گرفتند. بعد از مدتی مشکل‌شان را پذیرفتند و دوباره به سمت زندگی مشترک رفتند.

آیا بهتر نبود داستان فیلم را کمی جسورانه و بازتر مطرح می‌کردید؟ اگر قرار بود این فیلم را بازتر بسازم، باید زن را هم در یک رابطه موازی با مردی دیگر قرار می‌دادم. اما سعی کردم حرمت‌های جامعه را زیر سؤال دوباره به سمت زندگی مشترک رفتند.

آیا بهتر نبود داستان فیلم را کمی جسورانه و بازتر مطرح می‌کردید؟ اگر قرار بود این فیلم را بازتر بسازم، باید زن را هم در یک رابطه موازی با مردی دیگر قرار می‌دادم. اما سعی کردم حرمت‌های جامعه را زیر سؤال

نگاهی به نمایشگاه عکس امین طلاچیان

قطعه ۴۱: آرامگاه دیگران

شخص به فراخور شرایط ممکن است از جامعه یا بخشی از آن دور بماند، مسئله ممکن است موضوعی ساده باشد ولی با برقراری ارتباط و درک شرایط فرد و احساسات انسانی از سوی جامعه دشوار می‌شود از شرایط سیاسی کشور گرفته تا طرفداری از جریان‌های افراطی فکری تا موضوع اصلی به حاشیه کشیده شود. آن‌چنان که هرکدام، خود را در جبهه دیگر بیکانه بیابد. عکس‌ها، روایت افرادی است بیکانه، همان‌طور که کامو به‌خوبی نشان می‌دهد، شاید نماد انسان امروز، نماد انسان مستاصل و بریده از همه‌جا و فرزند لحظه! انگار که بودنبودشان حتی برای خودشان هم فرقی نمی‌کند. انسان مدرن و بریده از همه‌جا که من را به‌یاد انسان روایت‌شده کامو می‌اندازد که بیکانه است و بی‌تفاوت؛ شخصیت‌هایی که لالایی یا بی‌بندوبار نیستند حتی بی‌خیال هم نیستند، بلکه سرگرداند و بی‌هویت و البته متعصب. اینجاست که باورها و اصل روشنایی زیر سؤال می‌رود و باز این پرسش‌ها که بیکانه کیست؟ هویت کجاست و دیگری کدام است؟ آن بیکانگی نگران‌کننده با توجه به نظریات فروید و از زبان ژولیا کریستوا، ترس از دیگری و نگرانی از تفاوت هر دو ناشی از ترس‌هایی هستند که ما از دیگری‌های متفاوت جاگرفته در درون خودمان داریم. از آنچه هستیم و از خواسته‌های افسارکسیخته‌مان می‌هراسیم و دچار تشویش می‌شویم پس این وحشت را به آن دیگری، آن غریبه و آن غیرخودی نسبت می‌دهیم. عامل تشویش‌مان و منبع خطری که تهدیدمان می‌کند، اوست. رمان «بیکانه» آلبر کامو این احساس را به‌خوبی بیان می‌کند. همان‌طور که از عنوان داستان مشخص است، بیکانه داستان مردی است که در پی جنگ و به‌خاطر شرایط اجتماعی هم از نظر رفتار و هم از نظر قومیت و نژاد و زبان متفاوت است و متقابلا آنها هم برای او. همین تفاوت منجر به اعدامش می‌شود ولی از طرفی همین تفاوت راه نجاتی برای اوست و او را به قهرمان داستان تبدیل می‌کند.

دریدا بیکانگی را با میهمان نوازی می‌نگرد. از نظر کریستوا، بیکانگی هم نجات‌دهنده است و هم فلج‌کننده. بیکانگی بیشتر درونی است تا بیرونی. او با وضوحی کم‌نظیر می‌گوید که ترس از بیکانه و تشویش ناشی از آن هرگز با ترس و تشویش روبه‌روشدن با ناخودگاه خود یا آن دیگری درونمان و ترس از مرگ برابری نمی‌کند. بیکانگی نگران‌کننده در ارتباطی است تنگاتنگ



عکس‌ها: هنر آتاپین



هنر

ضرب‌آهنگ

آغاز ثبت‌نام

بیمه تکمیلی خانه سینما

گروه هنر: ثبت‌نام بیمه تکمیلی اعضای خانه سینما از روز شنبه سوم تیر آغاز شده است. ثبت‌نام بیمه تکمیلی درمان اعضای خانه سینما همانند سال گذشته به وسیله بیمه آسماری انجام می‌شود و اعضا می‌توانند تا شنبه ۳۱ تیر از ساعت ۱۰ تا ۱۶ به خانه سینما (ساختمان بهار) مراجعه کنند.

در مرحله اول ثبت‌نام، صرفا اعضای که متشا بیمه اول آنها بیمه خانه سینماست، تحت پوشش بیمه تکمیلی قرار می‌گیرند. همچنین اعضا باید با مراجعه به صنف خود و دریافت فرم مربوطه و تایید آن از سوی صنف یا مدارک زیر برای ثبت‌نام اقدام کنند.

اصل و کپی صفحه اول دفترچه بیمه با تاریخ معتبر (بیمه‌شده اصلی)، اصل و کپی کارت ملی و شناسنامه (صفحه اول و دوم) افراد تحت تکفل و اصل و کپی فیش واریزی به مبلغ ۱۲۰ هزار تومان (بیمه‌شده اصلی) و مبلغ ۲۰۰ هزار تومان (تحت تکفل) برای هر نفر یک فیش به شماره حساب ۰۸۱۶-۱۴۰۷۷۷۰ بانک ملت شعبه بهار جنوبی به نام خانه سینما و تکمیل فرم مربوطه که به تایید صنف رسیده باشد. اعضا همچنین می‌توانند برای دریافت فرم و کسب اطلاعات بیشتر به نشانی www.khanehcinema.ir مراجعه کنند یا با خانه سینما تماس بگیرند.

دونوازی نوازندگان ایرانی و لهستانی

گروه هنر: قطعاتی از شوبرت و برامس در کنسرت موسیقی کلاسیک «دونوازی ویلن و پیانو» سه‌شنبه سوم مرداد ساعت ۲۱ در فرهنگ‌سرای نیاوران اجرا می‌شود.

به گزارش روابطعمومی بنیاد آفرینش‌های هنری نیاوران، در این کنسرت سروش زالی نوازنده پیانو از ایران و کاتازینا فینر نوازنده ویلن از کشور لهستان سه سونات برای ویلن و پیانو ۱۳۷۰p اثر فرانئس شماره ۳، ۱۰۸۰p اثر یوهانس برامس را اجرا می‌کنند.

کاتازینا فینر لیسانس خود را در رشته نوازندگی ویلن از «آکادمی موسیقی ملی چایکوفسکی» اوکراین دریافت کرده و تحصیلات تکمیلی‌اش را تحت نظر پروفیسر بوگادار کاتارویچ (B.Kotorovich) از همین آکادمی با موفقیت به اتمام رسانده است. وی در ادامه فعالیت‌های موسیقی خود و در آکادمی موسیقی کراکوف لهستان با کار روی رساله دکترای خود با راهنمایی پروفیسور لاپینسکی (Z. Lapinski) در سال ۲۰۱۷ موفق به دریافت مدرک دکترای خود از این آکادمی شد.

فینر در سال ۲۰۰۷ برنده جایزه نخست مسابقه موسیقی بین‌المللی «هنر قرن بیستم»

کیف شد. همچنین وی در همان سال توفیق یافت تا با کوارتت خود دومین جایزه‌اش را در بخش خودپژ (chamber music) در «مسابقه موسیقی بین‌المللی وززل» اوکراین به دست آورد. اجرا در بخش ویژه فستیوال از کلاسیک تا معاصر در سال ۱۳۸۶ در سالن رودکی و کنسرت «شب‌های موسیقی کلاسیک» در سال ۱۳۹۴ با همراهی سروش زالی از اجراهای این دو نوازنده در ایران است. گفتنی است کنسرت موسیقی کلاسیک «دونوازی ویلن و پیانو» سوم مرداد ساعت ۲۱ در سالن خلیج‌فارس فرهنگ‌سرای نیاوران اجرا می‌شود. علاقه‌مندان برای تهیه بلیت می‌توانند به سایت ایران‌کنسرت یا گیشه فرهنگ‌سرا مراجعه کنند.

چهره

ون‌گوگ آمده بود ملبورن

پویا باقری

ون‌گوگ از چند جا آمده بود ملبورن؛ هنرمندی که در دوران زندگی‌اش رنج و محنت بسیار دید. او و روان ناآرام و هنر حیرت‌انگیزش را نشناختند تا مُرد و سال‌ها پس از مرگش دهان ملت زار شد از تحیر و به تحسین.

نمایشگاه ون‌گوگ در گالری ملی ویکتوریا NGV برپا شده بود که کیفیت نمایشگاه‌هایش در زمینه‌های مختلف هنر، جهانی است. چندسال پیش نمایشگاهی از نقاشی‌ها، نوشته‌ها، نگاشته‌ها، اسناد و ضبط‌شده‌ها از سالوادور دالی برگزار شد که کامل‌ترین نمایشگاهی از دالی نام گرفت که از او تا به آن زمان در جهان برپا شده بود. چندروز آخر، نمایشگاه به‌خاطر استقبال بیش از حد تصور، ۲۴ساعته شده بود. بامدادی که از جلو گالری رد می‌شدم، مردم را در صفی بسیار طولانی دیدم، ساعت سه صبح.

در نمایشگاه ون‌گوگ، ۵۰ اثر از طراحی‌ها و نقاشی‌های مشهورش از چند موزه اروپا گردآوری شده بود. آغاز نمایشگاه که بسیار چشمگیر بود، فیلمی بود بر صفحه نمایش تلویزیونی بسیار بزرگ – ماتریسی ۵ در ۹ از تلویزیون‌ها – که روایت نامه‌های ونسان بود به تئو، برادرش؛ هم‌او که حامی ون‌گوگ بود و هنر او، راوی نامه‌های ون‌گوگ را می‌خواند و تصویر هم‌خوان با روایت پیش می‌رفت؛ صدایی گرم و تصاویری از فصل‌ها، با تأکید بر جزئیاتی که ونسان در نامه‌هایش به تصویر می‌کشید از چهار فصل. فیلمی کوتاه بود در حدود ۱۵ دقیقه که مخاطب را در دم مجذوب حس عاشقانه و دیوانه‌وار ون‌گوگ می‌کرد و به صورت پیاپی پخش می‌شد. پس این آشنایی، از پشت صفحه نمایش بینندگان قدم به دنیای طرح‌ها و نقاشی‌های ون‌گوگ می‌گذاشتند.

نمایشگاه که ون‌گوگ و چهار فصل نام نهاده شده بود، گزیده‌ای بود از موزه‌های اروپایی. موزه ون‌گوگ آمستردام، موزه کرولر- مولر Kröller-Müller و موزه اوتلرو Otterlo که بیشترین تعداد از آثار ون‌گوگ در جهان را در اختیار دارد.

برخی نمایشگاه‌های هنری آن قدر در زمینه‌ای ویژه هستند که از قبل تا حد زیادی می‌دانی چه گروه آدم‌هایی را خواهی دید، اما ون‌گوگ این‌گونه نبود. از هنرمندان دواشته آمده بودند تا آدم‌هایی که هرچا در کوچه و خیابان می‌شود دیدشان، مادر بزرگ و نوه‌هایش و از همه سن. شهرت ون‌گوگ فراتر از آن است که فقط هنرمندان و هنردوستان او را بشناسند. همه آمده بودند. ون‌گوگ برای عده‌ای قله‌ای از کوهستان هنر است، برای عده‌ای دیگر یک شیدایی که باید روانش را شناخت و برای خیلی‌ها، یک نیکول کیدمن قدیمی. آمده است و باید رفت دیدش و البته چه بهتر از این؟ هرچه مردم پولشان را برای هنر خرج کنند کم است. ای‌کاش روزگاری تابلو نقاشی و عکس روی دیوار هم برای آدم‌ها اندازه آینه سر دستشویی‌شان بدیهی باشد. هنر



همگانی و آدم هنرپسند به طرز عجیبی به نفع همگان خواهد بود. باور نمی‌فرمایید، یک نقاشی ون‌گوگ با چاپکر مد‌رستان یا سر کشورگشان چاپ کنید و بزنید به دیوار جلو رویتان سر کار یا توی خانه، آن‌وقت می‌ببید که حظی که می‌برید با ۱۰ دست چلوکباب و ساندویچ کالباس قابل مقایسه نیست. البته اگر این حرف زیاد به نظرتان غریب می‌رسد، به هنر روبه‌رویتان و ذهنتان باید مجال دهید. سواد بصری هم چیزی است که باید آموخت که خود روند آموختن هم کم‌لذت‌بخش نیست.

در نمایشگاه چهارفصل، نقاشی‌های رنگ و روغن با شیشه یا شاید تلقی پلاستیکی پوشیده شده بودند. جسی که انتخاب شده بود و نورپردازی تخصصی نمایشگاه به طرز عالی مانع از برق‌زدن شیشه و آزار چشم در دیدن واقعی رنگ و بافت نقاشی می‌شد.

نقاشی‌ای که همه عمر در بهت آن بوده‌ای به‌ناگاه آمده بود در یک متری‌ات. مانعی تک‌پله‌ای و تخت روی زمین بود که مانع از نزدیک‌شدن کمتر از یک متر به نقاشی می‌شد. البته تک‌وتوک‌ی (از جمله این‌جانب) خم می‌شدند تا چشم‌ها در حداقل فاصله به نقاشی قرار گیرند و ضرات قلم‌مو و رنگ این هنرمند را که دل و جانش را بر بوم می‌کوبیده، ببینند و حتی بشنوند. نمایشگاه چیدمانی دهلیزی داشت. یکی پس از دیگری و در میانه هر دهلیز مستطیلی، نیمکتی بود برای خستگان و آنها که می‌خواستند زمانی طولانی جلو هر نقاشی بنشینند و محو آن شوند. نمی‌دانم هیچ‌گاه این نمایشگاه آن‌قدر خالی شده که بتوانند با تعداد کمتری از گذرندگان از روبه‌روی نقاشی بی‌وقفه نمایشگاه را ببینند یا نه. اما آنهایی که در روزهای آخر نمایشگاه بودند، با صبوری بسیاری از گوشه‌وکنار و میان تماشاگران گذرا به نقاشی خیره می‌شدند و زمان‌هایی که همه آنچه در برابر آنها بود دیگر تماشاگران بودند، نه جلوه‌گری ون‌گوگ، انگار که در رؤیای عمیقی که هنرمند برایشان آفریده بود فرومی‌رفتند. معلوم نبود دوباره کی و کجا این فرصت فراهم شود. البته در دنیای امروز ونسان یک جا نمی‌نشیند و مدام در حال جهانگردی و جلوه‌گری است.